

"کالبد شکافی چهار انقلاب"

اثر: کرین برینتون

ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات زریاب، چاپ هشتم، 1385

تهیه خلاصه توسط: سید مرتضی هاشمی مدنی

این کتاب که از کتب کلاسیک جامعه شناسی انقلاب است، در نه فصل تنظیم شده است. خلاصه پیش رو هشت فصل نخستین را در بر می گیرد. در این هشت فصل ایده اصلی برینتون که همان بیان مراحل مختلف انقلاب است بررسی می شود. این هشت فصل مملو است از فاکت های تاریخی از چهار انقلاب انگلیس (قرن 17)، آمریکا (قرن 18)، فرانسه (قرن 18) و روسیه (قرن 20). او در واقع با مطالعه تطبیقی این چهار انقلاب به همسانی هایی در روند طی شده و فرآیند رویدادها دست می یابد.

مسیر مشترکی که او معتقد است تمامی انقلابات طی می کند شامل این شش مرحله است: 1. مرحله پیش از انقلاب ← 2. وقوع انقلاب ← 3. ماه غسل انقلاب ← 4. حاکمیت میانه روها ← 5. حاکمیت تندروها و عصر وحشت و پاکدامنی ← 6. دوران ترمیدور یا بازگشت به وضع عادی.

در تهیه خلاصه سعی شده است که نکاتی که به جمع بندی ویژگی های هر دوره می پردازند بیان شوند. به همین طریق تمامی ارجاعات تاریخی حذف شده است. در فصل اول برینتون به مبادی فلسفی روش علمی از دیدگاه خود می پردازد و مسائلی که ممکن است مستمسک وارد شدن انتقاداتی به او باشند.

نکته آخر اینکه این خلاصه ای متعهد به متن است و تمامی جملات از آن برینتون است، مگر در مواردی که نیاز به توضیح داشته، که مورد تصریح قرار گرفته اند. ارقامی که در انتهای هر پاراگراف آمده اند به صفحه مورد اشاره در متن فارسی ارجاع دارند.

تهران، دی 1386

فصل اول: مقدمه

در بررسی مفهوم انقلاب:

آنچه در کانون توجه ما جای دارد، جانشینی ناگهانی و شدید گروهی است که تا کنون حکومت را به دست نداشته اند به جای گروه دیگری که تا پیش از این متصدی اداره دستگاه سیاسی کشور بوده اند. یک دلالت دیگر نیز در کار است: جانشینی انقلابی یک گروه به جای گروهی دیگر، اگر نه عملاً با یک خیزش همراه با زور، دست کم با یک کودتا و توطئه براندازی و یا نوعی

نیرنگ سیاسی دیگر انجام می پذیرد. 2

هدف ما در این بررسی، کوششی است متواضعانه در حد توانایی یک دانشمند، برای به دست دادن برخی تخمین ها از یکنواختی ها (همسانی ها) یی که می توان در سیر چهار انقلاب

پیروزمند در دولت های جدید یافت: انقلاب انگلیس در سال 1640، انقلاب آمریکا، انقلاب بزرگ فرانسه و انقلاب اخیر - یا کنونی - روسیه. 6

برینتون برخی عناصر روش های علمی این گونه می شمارد:

1- نخست این که حتی علمی دقیق چون ستاره شناسی یا فیزیک، به معنای مطلق یا خطاناپذیر نیستند. (خطاپذیری) 8

2- علم به هیچ روی نمی کوشد که واقعیت را بررسی یا توصیف کند - و بی گمان نمی کوشد تا واقعیت نهایی را به بررسی کند. علم با حقیقت نیز کاری ندارد، البته حقیقت به همان معنایی که خداشناسان، بیشتر فیلسوفان و بسیاری از مردم دیگر در نظر دارند. 9

3- سه دیگر آن که یک دانشمند به هیچ روی خود را به امور واقع و تنها به همان امور واقع محدود نمی سازد.

[...] امور واقع خودشان فی نفسه در اینجا یا آن جا نیستند و با اشتیاق باید تعریف ل. ج. هندرسن را بپذیریم که می گوید: امر واقع یک شرح به تجربه تصدیق پذیری از پدیده ها بر حسب یک طرح مفهومی است. در واقع دانشمند نمی توان بدون یک طرح مفهومی کار کند. 9

4- چهارم این که گرچه یک دانشمند به راسی در مورد قضایای مربوط به تعریف، بسیار دقیق است و چونان یک تاریخ نگار از درهم برهمی و همچون یک منطق دان از کژاندیشی بیزار است، با این همه از قاطعیت نیز بیزار است و در جهت تکمیل می کوشد. او به جای آن که به زیبایی و تر و تمیزی تعریف علاقه داشته باشد، بیشتر دوست دارد که تعریف هایش نه با احساس ها و آرزوهای شخصی اش بلکه با واقعیت ها جور درآیند. 11

5- پنجم این که، یک نوع کار علمی کاملاً معتبر می توان انجام داد که پیوسته انجام شده است - حتی در زمینه هایی که در آن ها امکان آزمایش گری نظارت شده [...] نداشته باشد. می توانیم این گونه کار علمی را که در واقع از کار تجربی به عنوان کمک استفاده می کند اما خود یک رشته آزمایش گری های نظارت شده نیست، کار بالینی بخوانیم. 12 (علوم بالینی بیشتر بر مشاهده مبتنی اند.)

6- سرانجام باید گفت که اندیشیدن علمی، به جز در طرح مسائل، نمی تواند آن چیزی باشد که امروزه بیشتر ما به عنوان اندیشیدن دلخواسته به خوبی می شناسیم. دانشمند، به ویژه در آن جا که پای مشاهداتش در میان است و دارد به واقعیت ها می پردازد، باید امیدها و بیم ها و معیارهای شخصی اش را در مورد آن چه دوست دارد در روی زمین رواج داشته باشد، از کارش دور

نگهدارد. [...] همین بس که بدانیم فنون ویژه‌ی غالب تثبیت شده، خود بازدارنده‌ی بسیار مؤثری

بر سر راه صورت‌های ناهنجارتر اندیشیدن دلخواسته فراهم می‌سازند. 13

چنین می‌نماید که در یک نظام اجتماعی متوازن، واکنشی به سوی شرایط پیشین، همانند همان واکنش بدن در برابر بیماری، وجود دارد و همین به ما یاری می‌دهد تا دریابیم که چرا انقلاب‌ها کاملاً به همان سان که انقلابیان می‌خواهند در نمی‌آیند. سازگاری‌های گذشته‌گرایش بر این دارند که دوباره برقرار گردند و آن‌چه که در تاریخ به عنوان ارتجاع یا دوران بازگشت شناخته شده است فراهم سازند. [...] این طرح مفهومی توازن اجتماعی شاید سرانجام سودمندترین طرح

برای جامعه‌شناس انقلاب باشد. 17

طرح مفهومی برینتون بنا به نظر خودش چنین است: گرچه ممکن است این کار ما کاستی بسیار چشمگیری داشته باشد، اما چنین می‌نماید که بهترین طرح مفهومی برای منظوره‌های ما باید از

آسیب‌شناسی وام گرفته شود. ما انقلاب‌ها را همچون نوعی تب می‌انگاریم. 18

این طرح مفهومی را می‌توان بدون هرگونه تعهدی به یک نظریه‌ی ارگانیک بکار برد. [...] ما برای برخی دگرگونی‌های مشاهده شده در جوامع معین، کاربرد طرح مفهومی وام گرفته از آسیب‌شناسی را مقتضی یافته‌ایم. اما این را نیز نامقتضی و گمراه‌کننده می‌دانیم که این طرح مفهومی را گسترش دهیم و از یک بدن سیاسی با یک روح و یک اراده‌ی عمومی و قلب و

اعصاب و نظایر آن سخن گوئیم. 19

اعلام حسن نیت در این جا شاید بی‌فایده باشد، اما با این همه ما باید یادآور شویم که دست کم به گونه‌ای آگاهانه هیچ احساس از بی‌زاری از انقلاب‌ها بطور عام در خود سراع نداریم. آری، ما به راستی از سنگدلی چه در انقلاب‌ها و چه در جامعه‌های پایدار بی‌زاریم. اما اندیشه‌ی انقلاب در ذهن ما با هیچ گونه تلازم‌های ناخوشایند همراه نیست. [...] از نظر زیست‌شناسی، تب برای اندامی که پس از فرونشستن تب ادامه‌ی حیات می‌دهد، نه تنها چیز بدی نیست، بلکه خوب هم هست. اگر همین استعاره را گسترش دهیم، در می‌یابیم که تب میکروب‌های شریک را می‌سوزاند، همچنان که انقلاب مردم‌شریر و نهادهای ناسودمند و آسیب‌رسان را از میان بر می‌دارد.

20

سنخ‌شناسی انقلابات:

چهار انقلاب ما که در جهان غرب پس از سده‌های میانه رخ داده‌اند، انقلابی‌هایی مردمی یا دموکراتیک بودند که به نام آزادی برای اکثریت علیه اقلیت ممتاز انجام گرفتند و همگی آن‌ها موفق بودند، یعنی نتیجه‌شان به حکومت رسیدن قانونی انقلابیان بود. هر جامعه‌شناسی کاملی از

انقلاب‌ها باید انواع انقلاب‌های دیگر و به ویژه سه انقلاب دیگر را در نظر گیرد: یعنی انقلاب برانگیخته از سوی افراد معتبر، متنفذ یا محافظه‌کار - که انقلاب دست راستی به شمار می‌آید. انقلاب ملی - میهنی و انقلاب عقیم. 23

از انقلاب‌های دست راستی، می‌توان در زمان آشوب‌های آن در پایان سده ی پنجم قبل از میلاد، شاهی یافت که کمتر بحث‌انگیز باشد. در این جا، یعنی انقلاب سال 411 پیش از میلاد، انقلاب، کارگروه محافظه‌کار یا متنفذ بود علیه قانون اساسی دموکراتیکی که اگر نه از زمان سولون، دست کم از زمان کلئستنس بر آن حاکم بود. 24

ما آمریکاییان با انقلاب ملی - میهنی آشنا هستیم، زیرا بخش بزرگی از انقلاب ما، به همین گونه بود. مردانی چون جان آدامز و واشینگتن بر این نمی‌کوشیدند تا نظام اجتماعی و سیاسی ما را در هم ریزند، بلکه می‌خواستند مستعمرات آمریکای شمالی انگلیس را به گونه‌ی یک دولت ملی مستقل در آورند. 25

از انقلاب‌های عقیم، نمونه‌های بی‌شماری در دست است. نیازی به گفتن نیست که معیار سنجش عقیم بودن همانا شکست جنبش‌های انقلاب از نظر آرمان‌هایی که رهبران این انقلاب‌ها اعلام کرده بودند نیست، بلکه عقیم صرفاً به معنای شکست شورش گروه‌های سازمان‌یافته‌ی انقلاب است. بدین شیوه، جنگ داخلی آمریکا برآستی نمونه‌ی تقریباً کلاسیکی از یک انقلاب ملی - میهنی عقیم را به دست می‌دهد. 25

سه انقلاب از چهار انقلاب ما - انقلاب انگلیس، فرانسه و روسیه - در مجموع مسیرهایی عجیب همسان دارند. همه‌ی این انقلاب‌ها بیشتر بنیادی اجتماعی یا طبقاتی دارند تا ملی - میهنی، گو این که رویدادهای آکسفورد و لانکه‌شایر، وانده و اوکراین، بر این دلالت دارند که نمی‌توان این عوامل ملی و میهنی را نادیده گرفت. 26 و 27

انقلاب آمریکا به گونه‌ی برجسته‌ای یک انقلاب ملی - میهنی بود که با بیزاری میهن پرستانه‌ی آمریکاییان از بریتانیا در سراسر آمریکا برانگیخته شده بود. 27

فصل دوم: رژیم‌های پیشین

اصطلاح رژیم پیشین از فرانسه گرفته شده است و هرگاه که در مورد تاریخ فرانسه به کار رود، شیوه‌ی زندگی سه یا چهار نسل پیش از انقلاب 1789 فرانسه از آن استنباط می‌شود. [...] ما در

این جوامع در جستجوی چیزی چون نشانه‌ی مقدماتی انقلاب و یک رشته علائم اولیه‌ی انقلاب فرار سنده هستیم. 30

اگر یک جامعه‌ی پایدار و سالم را چنان جامعه‌ای تعریف کنیم که در آن هیچ‌گونه بیانی از ناخشنودی نسبت به حکومت یا نهادهای موجود به گوش نرسد و قوانین هرگز زیر پا گذاشته نشوند، با این تعریف هیچ جامعه‌ی پایدار یا سالمی را نمی‌توان پیدا کرد. 31

آن چه می‌توانیم از یک جامعه‌ی سالم یا پایدار انتظار داشته باشیم، تنها این است که چنین تنش‌هایی نباید به گونه‌ای بحران‌زا از حد خویش خارج گردند و شاید بیشتر مردمی که در این جامعه زندگی می‌کنند با وجود احساس این تنش‌ها باید چنین رفتار کنند که جامعه‌شان با همه‌ی لغزش‌هایش، دارد کار خویش را ادامه می‌دهد. 31

از نظر ضعف ساختی، اقتصادی و سیاسی باید گفت پربشانی اقتصادی مردم نابرخوردار، یکی از آن نشانه‌هایی نیست که ما باید بر آن تکیه کنیم. [...] آن چه اهمیت بیشتری دارد، وجود این احساس محرومیت در میان گروه یا گروه‌هایی است که شرایط موجود، فعالیت اقتصادی آن‌ها را محدود یا مانع می‌شوند. 37

جیمز سی. دیویس در نشریه‌ی *American Sociological Review* جلد 27، چنین نظر می‌دهد: آن چه یک گروه را به حمله به حکومت و امی دارد صرفاً محرومیت یا بی‌نواایی نیست، بلکه "شکاف تحمل‌ناپذیر میان آن چه مردم می‌خواهند و آن چه به دست می‌آورند" است و انقلاب‌ها بیشتر زمانی پدیدار می‌شوند که یک کساد اقتصادی به دنبال دورانی از بالا رفتن معیارهای زندگی پیش می‌آید. 33

اگر از هم‌اکنون از فشارها و تنگناهای زندگی اقتصادی بگذریم و به جای آن به طرز کار ماشین حکومت پردازیم، وضع بسیار روشن‌تری پیدا خواهیم کرد. [...] در چهار انقلاب مورد بررسی ما، حکومت‌ها نسبتاً ناکارآمد می‌نمایند و حکومت‌شوندگان نیز نسبتاً نابردبار به نظر می‌آیند. 41 یکی از هویداترین یکنواختی‌هایی که می‌توانیم در این انقلاب‌ها ثبت کنیم، کوششی است که در هر یک از این جامعه‌ها برای اصلاح ماشین دولت انجام گرفته است. 44

اگر بخواهیم به وضع ذهنی و احساس گروه‌های گوناگون در درون این جوامع پردازیم، باید یادآور شد که برخی از این گروه‌های فشار - همچون کمیته‌های بازرگانان در آمریکا، انجمن تفکر و فراماسونری در فرانسه - در گرماگرم فعالیتشان قاعدتاً نمی‌بایست تصدیق داشته باشند که دارند برای یک انقلاب به ویژه یک انقلاب شدید کار می‌کنند. شاید آن چه آن‌ها را از گروه‌های

فشاری چون انجمن حمایت از حیوانات یا انجمن های ضد آگهی تبلیغاتی جدا می سازد [...] هدف بنیادی آن ها در جهت یک دگرگونی ریشه ای در جریان های سیاسی مهم بود. [...] پس در همه ی این جوامع گروه های فشاری با منظور های کم و بیش انقلابی وجود داشتند. 48

همچنین به گونه ی کمی می توان گفت که در جوامع مشخصاً ناپایدار، روشنفکران بیشتری وجود دارند و یا در مقایسه با جوامع دیگر روشنفکران در این گونه جامعه بیشترند - یعنی همان کسانی که سخت به نهادهای موجود می تازند و آرزومند یک دگرگونی چشمگیر در جامعه، کسب و کار و حکومت می باشند. 49

ما در این متن، اصطلاح روشنفکر را، بدون نگرانی ناموجه درباره ی دقت مضمون آن، در مورد نویسندگان، هنرمندان، هنرمندان، موسیقیدان ها، هنرپیشگان، معلمان و واعظان به کار می بریم. 48 و 49

روشنفکران انقلابی پیروز ما به چه چیز تغییر بیعت داده اند؟ به دنیایی دیگر و بهتر از رژیم های پیشین تباه و ناکارآ در سال های پیش از رخداد بالفعل انقلاب. 55

سرانجام به نظر می رسد ویژگی طبقاتی انقلاب بدین نحو باشد که زمانی که یک طبقه به ثروت دست می یابد ولی خود را از بالاترین تشخص اجتماعی و پایگاه های قدرت آشکار و باز سیاسی محروم احساس می کند، تعارض های اجتماعی به اوج خویش می رسند. این نکته را می توان در مورد موقعیت اشراف درجه ی سوم و بازرگانان کالونی مذهب سده ی هفدهم انگلستان، اشرافیت مستعمراتی و بازرگانان آمریکا دست کم در رابطه با طبقه ی حاکم انگلیس، بورژوازی فرانسه در سده ی هجدهم و بورژوازی روسیه در سده ی نوزدهم و اوائل قرن بیستم تعمیم داد. 76

هرگاه که ثروت، به ویژه دو یا سه نسل از ثروت، نتواند هرچیزی - هرچیزی از این جهان - را بخرد، شما نشانه ی مقدماتی بسیار موثقی از انقلاب در دست دارید. 77

فصل سوم: نخستین مرحله های انقلاب

یک یکنواختی در این جا به روشنی آشکار است. در هر چهار جامعه ی ما، حکومت موجود کوشش داشت از کسانی پول گردآوری کند که از پرداخت آن سر باز می زدند. سه انقلاب از این چهار انقلاب در میان مردمی آغاز شده بود که به برخی از مالیات ها اعتراض داشتند و برای اعتراض به همین مالیات ها سازمان گرفته بودند و سرانجام به نقطه ی تحریک مردم در جهت از میان برداشتن حکومت و جایگزین کردن حکومت دیگر رسیدند. 94

یکنواختی دوم نیز به همان سان روشن است، گرچه پیامدهایی که از آن برمی خیزند، بسیار مبهم ترند. رویدادهای این مرحله، این نخستین گام های انقلاب، بی گمان این ناراضیان برآشفته ی رژیم پیشین را به مخالفت آشکار می کشانند و در واقع آن را به یک شورش مقدماتی وامی دارند. در این جا جامعه به دو دسته بخش می شود، دسته ی رژیم پیشین و دسته ی انقلاب. از این گذشته، در پایان دوره ی مراحل نخستین، دسته ی انقلاب در واقع برنده است. 94

آخرین یکنواختی ای که می توان در این مراحل نخستین تشخیص داد، شاید از همه روشنتر و مهمتر باشد. در هر انقلابی نقطه ای یا نقاطی است که در آن، اقتدار قانونی به وسیله ی اعمال غیرقانونی انقلابیان مورد مقابله قرار میگیرد. در چنین مواردی واکنش عادی هر قدرتی توسل به زور، پلیس یا قوای نظامی است. قدرت های مورد بررسی ما نیز چنین واکنشی را نشان دادند، اما در هر مورد با ناکامی شگفت آوری روبرو گشتند. آن ها که از سوی طبقه ی حاکم مسئول چنین واکنش هایی در جوامع ما بودند آشکارا نتوانستند به اندازه ی کافی زور به کار برند. 102

در مورد چهار انقلاب ما، سرانجام می توان این یکنواختی ها را به سادگی برقرار کرد: این انقلاب ها در نخستین مراحلشان موفق بودند و تنها زمانی از صورت بحث و گلایه و شورش محض به صورت انقلاب واقعی درآمدند که انقلابیان، نیروهای مسلح حکومت را در هم نوردیدند و بر آن پیروز گشتند. 106

- ماه عسل انقلاب :

نخستین مرحله ی انقلاب در هر چهار جامعه ی مورد بررسی ما با پیروزی انقلابیان، پس از یک خونریزی نمایشی و نه چندان جدی پایان می گیرد. رژیم منفور پیشین به این سادگی فتح شد، دیگر راه برای دوره ای که مردم دیری درباره ی آن سخن می گفته اند و آرزوی آن را می پرورانده اند، باز است. حتی انقلاب فوریه ی روسیه گرچه در میانه ی بینوایی و شرم شکست از آلمان ها و اطریشی ها رخ داده بود، شادی و امیدی را پرورانید که به نظر می رسد میراث طبیعی هر چهار انقلاب ما باشد. 106

این جبهه در این زمان بحرانی، خود را نیرومندتر و تواناتر از رژیم پیشین نشان داده است. اما از این پس می بایست از خود حکومت تشکیل دهد و با یک رشته مسائل تازه ای روبرو شود. زمانی که عملاً به کار بر روی این مسائل می پردازد، ماه عسل خیلی زود پایان می گیرد. 108

انقلاب های بزرگ ما در دوره های بحرانی به آرمان پرستان افراطی قدرتی می دهند که در حالت عادی فاقد آن هستند. 142

اما انقلاب ها نوع بشر را بازآفرینی نمی کنند و حتی از مردان و زنان کاملاً جدید و سرکوب شده سود نمی جویند. 142

فصل پنجم: فرمانروایی میانه روها

ماه عسل در این انقلاب ها کوتاه بود؛ چند صبحی پس از واژگون گشتن رژیم پیشین، نشانه های آشکاری پدیدار شد دال بر این که انقلابیان پیروز بر سر آن چه باید برای بازسازی کشور انجام داد اتفاق نظر ندارند و این نشانه ها در نخستین سخنرانی ها و آیین های پیروزی نمایان شده بود. آنان که مستقیماً ماشین حکومت را در دست گرفتند، در هر یک از چهار انقلاب ما، مردانی بودند که معمولاً میانه خوانده می شوند. 145

میانه روها پس از به قدرت رسیدن، هم آهنگی و انضباط حزبی ای کمتر از آن چه در زمان قرار گرفتن در جبهه ی مخالف از آنان انتظار می رفت، از خود نشان دادند. آن ها با وظیفه ی دشوار اصلاح نهادهای موجود و یا ایجاد یک نهاد نوین روبرو شده بودند و در عین حال می بایست از کارهای عادی حکومت کردن نیز غافل نباشد. اینان همچنین با دشمنان مسلح روبرو شدند و به زودی خود را در یک جنگ خارجی یا داخلی، یا هر دوی آن ها درگیر یافتند. 145

میانه روها پس از شکست به تبعید گریختند، به زندان افتادند و سرانجام به چوبه ی دار و گیوتین و جوخه ی آتش روبرو شدند و یا اگر بخت یارشان بود یا به اندازه ی کافی گمنام بودند، از نظرها ناپدید گشتند و از یادها رفتند. تندروها به جای آن ها قدرت را در دست گرفتند. 146

هرگاه زنجیره ی دیگری از نهادهای متنازع یک رشته تصمیم های متنازع دیگر اتخاذ کنند، در این جا شما حاکمیت دوگانه دارید. در درون یک جامعه ی معین، دو رشته از نهادها، رهبران و قوانین از مردم درخواست فرمانبری می کنند، آن هم نه در یک جنبه ی واحد، بلکه در رشته های همبافته ای از اعمالی که زندگی یک انسان معمولی را فراهم می سازند. 158

این مرحله با پیروزی تندروها و تبدیل حاکمیت دوگانه به حاکمیت یگانه پایان می گیرد. در این جا باید دلایل شکست میانه روها در نگهداری قدرت را در این انقلاب ها بررسی کنیم. در اینجا نخست تناقضی وجود دارد که پیش از این یادآور شده ایم، و آن تناقض این است که در نخستین مراحل انقلاب، در اختیار داشتن دستگاه حکومت به خودی خود سرچشمه ی ضعف کسانی است که آن را تحت نظارت خود دارند. اندک اندک میانه روها در می یابند که دارند حیثیتی را که به عنوان مخالفان رژیم پیشین به دست آورده بودند، از دست می دهند و بیش از پیش به آن بی

اعتباری ای دچار می شوند که بی گنا‌هانه دامنگیر بسیاری از خوشبینانی می شود که در پایگاه وارثان رژیم پیشین جای گرفته اند. اینان که به موقعیت تدافعی کشانده می شوند، اشتباه پشت اشتباه مرتکب می شوند. 163 و 164

میان‌ه روها در رویارویی با گروه‌های ریشه‌گرای فزاینده‌ای که در شبکه‌ی حکومت غیرقانونی سازمان یافته‌اند، سه راه بیشتر ندارند: می‌توانند به سرکوبی حکومت غیرقانونی دست زنند، یا نظارت بر حکومت غیرقانونی را خود به دست گیرند و یا آن‌ها را به حال خود واگذارند. [...] در این شرایط نتیجه‌ی خالص اعمال این سیاست، پدیدار شدن یک خط‌مشی چهارم است که به دلگرمی مثبت دشمنانشان در حکومت غیرقانونی می‌انجامد.

در انقلاب‌های مورد بررسی ما، میان‌ه روها به ویژه در کوشش‌شان برای سرکوبی این سازمان‌های دشمن، با بازدارنده‌هایی روبرو بوده‌اند. همه‌ی انقلاب‌ها به نام آزادی برپا شده‌اند و همگی آن‌ها - حتی انقلاب فوریه‌ی روسیه - به آن چه مارکسیست‌ها ایدئولوژی فردگرایانه‌ی بورژوازی می‌خوانند مربوط‌اند. از همین روی میان‌ه روها خود را ناگزیر از نگاهداشت برخی از حقوق دشمنانشان می‌دیدند - به ویژه حق آزادی‌گفتار، مطبوعات و اجتماعات. از این بالاتر، اگر نه همه‌ی میان‌ه روها، دست کم بسیاری از آنان به چنین حقوقی صمیمانه اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که حقیقت بزرگ است و سرانجام چیرگی خواهد یافت. مگر نه این که حقیقت علیه خود کامگی رژیم پیشین چیرگی یافت؟ حتی زمانی که این میان‌ه روها، تحت فشار درصدد برمی‌آیند که یک روزنامه‌ی تندرو را توقیف کنند یا از یک اجتماع تندرو جلوگیری نمایند و یا برخی از رهبران تندرو را به زندان اندازند، دچار عذاب وجدان می‌شوند. از این مهم‌تر، تا پای سرکوبی برخی از تندروها به میان می‌آید، فریاد تندروهای سرکوب نشده بلند می‌شود و می‌گویند که میان‌ه روها دارند به انقلاب خیانت می‌کنند و درست همان روش‌هایی را به کار می‌برند که خود کامگان تبه‌کار رژیم پیشین به کار می‌بردند. 163

میان‌ه روها در کوشش‌هایشان برای به دست گرفتن - یا نگاهداشتن - نظارت بر دستگاهی که خود آنان بهمراه تندروها برای سرنگونی رژیم پیشین ساخته بودند، موفق نیستند. 164
گفتیم که میان‌ه روها به سخنان بزرگی که به کار می‌برند، براستی باور ندارند. آن‌ها براستی باور ندارند که یک کمال آسمانی ناگهانی برای انسان‌ها به زمین فرود آید. آن‌ها همگی خواستار سازش، عقل سلیم، بردباری و آسایش هستند. 173

فصل ششم: به قدرت رسیدن تندروها

نبرد میان میانه روها و تندروها که تقریباً از سرنگونی شگفت انگیز رژیم پیشین آغاز می شود، با یک رشته رویدادهای هیجان انگیز مشخص می گردد: جنگ های خیابانی، تصرف دارائیهای دیگران به زور، بحث های داغ تقریباً همه گیر، سرکوبی های تدارک دیده شده و رشته پیوسته ای از تبلیغات شورش آمیز. [...] تقریباً یک جو تنش همگانی بر جامعه حاکم می شود. 174

تندروها نه تنها شمارشان کم است، بلکه خود را متعصبانه وقف علایق شان می کنند. به نظر می رسد که آگاهی آن ها به کم شمار بودنشان با شدت تعصب آنها همبستگی دارد. یکی دیگری را تغذیه و تقویت می کند. 182

افراطیان منضبط هستند و بخشی از این انضباط چنان که پیش از این آورده ایم میراث دوران سرکوبی گذشته است. این انضباط با کم شمار بودن و نیروی تعصب آمیز آن ها همبستگی دارد.

182

گذار تندروها از جبهه ی مخالف به قدرت، یک گذار ناگهانی نیست. جان کلام در مورد حاکمیت دوگانه، این است که در این جا نبردی میان حکومت و جبهه ی مخالف، یعنی بین آن ها که در درون هستند و آن ها در بیرون هستند، مطرح نیست بلکه نبرد میان دو حکومت در درون یک دولت و یک جنگ داخلی غیر قانونی است. سازمان انقلابیان که تحت رژیم پیشین چیزی بیشتر از یک گروه فشار نبود، در آشفته بازار نخستین مراحل انقلاب واقعی، به تدریج قدرت های حکومتی را در دست می گیرد - قدرت هایی که پس از انقلاب هرگز تابع حکومت موقتی که تقریباً وارث قانونی رژیم پیشین است، نمی شوند. 188

حکومت های وحشت در مجموع از بسیاری از حکومت های زمان صلح که در هیچ کجای دنیا از نظر اشتهار به کارهای خودسرانه و خونریزی به گرد حکومت های یاد شده نمی رسند، ناکارتر بودند. 202

این ناکارایی حکومت ها در دوره ی بحرانی انقلاب، بی گمان از کوشش های حکومت های انقلابی در جهت تنظیم و نظارت بر زندگی اقتصادی دولت، سرچشمه می گیرد. 203

معمولاً میان سرنگونی میانه روها و جافتادن کامل عصر وحشت فاصله ی کوتاهی وجود دارد. ماشین وحشت هرچند که به سرعت بر روی هم سوار می شود، اما به هر روی نمی توان این کار را یک شبه انجام داد. 205

فصل هفتم: عصر وحشت و پاکدامنی

منظور ما از فرد بیرون از انقلاب، صرفاً همان انسانی است که بدنه‌ی جوامع نوین از امثال او تشکیل می‌شود، کسی که در مجموع آن چه را که دیگران در سیاست انجام می‌دهند می‌پذیرد. یعنی کسی که سیاهی لشکر است. انقلاب به ویژه در دوره‌ی بحرانی‌اش بر یک چنین افرادی سخت‌گرا تمام می‌شود. 208

برای یک فرد درون انقلاب و مؤمن به آن، انقلاب در این دوره‌ی بحرانی چیز بسیار متفاوت دیگری می‌نماید، هرچند که می‌توان حدس زد آن چه که گفتیم پس از چندی در درون بیرونیان انقلاب آغاز می‌شود، در مورد برخی از درونیان از او خیلی چیزها می‌گیرد و از این جا تردیدها و گمان‌هایش آغاز می‌شود و از تشریفات، نمایندگی‌ها، کمیته‌ها و رقابت‌های استاخانوفی، دادگاه‌ها، کارهای نیمه‌نظامی، دیگر همسرای‌هایی که لازمه‌ی پیاده کردن عصر پاکدامنی در زمین است سرخورده می‌شود. او هم دیگر یک فرد بیرون از انقلاب می‌شود. اما مؤمنان راستین انقلاب تا پایان و رویارویی با طناب دارد و گیوتین و جوخه‌ی آتش یا تبعید ایستادگی می‌کنند. 215

تندروهای متعصب و پیروز ما، مردان مجاهد و جزمی اندیش و ریاضت منشی هستند که در صدند بهشت را روی زمین آورند. شکی نیست که بسیاری از اینان عوامفربانی هستند که در نقاب مؤمنانه در پی پیشرفت مقام خویشند و بی‌گمان بسیاری از اینان به انگیزه‌های خودخواهانه در مسیر موافق موج‌شنا می‌کنند. اما از همه غیر واقع‌بینانه‌تر این است که عقیده داشته باشیم که انسان‌ها نمی‌توانند منافعشان را با ایده‌هایشان آشتی دهند. [...] اینان همین که دوره‌ی بحرانی انقلاب به سر می‌رسد، به جز تعداد کمی که از همان بدو زایش شهید به دنیا آمده‌اند، دیگر از مجاهدت و جزمی اندیشیدن و ریاضت منش بودن دست می‌کشند. 224 و 225

شاید مهمترین یکنواختی در چهار انقلاب مورد بررسی ما این باشد که این انقلاب‌ها در چهارچوب انجیل‌ها و صورت‌های دینی‌شان، همگی از نظر آرزو، جهانگرا بودند [ادعای جهان‌شمولی داشتند] اما در واقعیت نهایی، ملیت‌گرا و انحصارگو از کار درآمدند. 230

با این همه در فراسوی این یکنواختی، عامل ژرفتری وجود دارد که در توجیه یک یکنواختی ملیت‌گرایانه‌ی انقلاب، به ما یاری می‌دهد. همه‌ی این چهار انقلاب دشمنی فراینده‌ی مترقیانه‌ی ای با مسیحیت سازمان‌یافته و به ویژه با صورت‌های جهان‌گسترانه‌ی آن، از خود نشان می‌دهند. حتی در انقلاب سده‌ی هفدهم انگلیس نیز یک جنبه‌ی دنیوی و یک تأکید غالب بر وجدان فردی علیه کلیسا و مجسم و سنت‌های آن وجود دارد. 231

آن چه از همه بیشتر این انقلابیان را از مسیحیت سنتی جدا می سازد، پافشاری آن ها بر آوردن بهشت هم اکنون و هم این جا بر روی زمین و نیت ناشکیبایانه شان در غلبه بر شر، یکبار و برای همیشه. 231

فصل هشتم: ترمیدور

پایان بحران انقلاب در فرانسه را می توان با سقوط روبسپیر در 27 ژوئیه سال 1794، یا در روز نهم ماه ترمیدور و یا سال دوم تقویم شاعرانه و جدید فرانسه گاهشماری کرد. 240

برطبق طرح مفهومی مان بناگزیر ترمیدور را یک نقاقت پس از فرونشستن تب انقلاب می خوانیم، حتی اگر نقاقت چیزی دلپذیر را به ذهن القا کند و از همین روی نوعی تمجید از واکنش ترمیدوری به نظر آید. 241

از نظر سیاسی، برجسته ترین یکنواختی که می توان در دوره ی نقاقت این انقلاب ها یادآور شد، استقرار نهایی یک خودکامه به همان معنای یونانی اش، و یک فرمانروای غیرقانونی است که انقلاب او را به قدرت می رساند. این یکنواختی پیوسته مورد توجه بوده است: کرامول، بناپارت و استالین همگی بر یکنواختی مهر تأیید می زنند. 243

مردم کوچه و بازار دیگر در صحنه نیستند - بدان ها نقش تماشاگر عادی یا سیاهی لشکر واگذار شده است. بتدریج تبعیدیان سیاسی بخشوده می شوند و بازمی گردند، گاه دوباره درگیر رقابت های سیاسی می شوند، گاه به گونه ی بخشی از خدمه ی زندگی نوین و دیوانسالاری در می آیند و گاه دیگر به عنوان شهروندان خصوصی زندگی آرامی را در پیش می گیرند. 244

رهبران فعال تر و خشن دوران اصلی وحشت، یا با تبعید و یا با مرگ از میان برداشته می شوند. آن ها اکنون متعصب، پست، تشنه به خون و رسوا می شوند. 247

اکنون آرمان از آن بلندای خویش به پایین کشیده شده است، گرچه هنوز عبارات بزرگ به گونه ای منجمد در شعایر وجود دارند. طبقه ی حاکم نوین می خواهد تا آن جا که می تواند کارها را به خوبی سر و سامان دهد، اما آشکارا بر این نیز گرایش دارد که از زندگی لذت برد و از مزایا و نعمتی که هر طبقه ی حاکمه ای تاکنون داشته است برخوردار گردد. 248

علو آرمان، از جنگ هایی که انقلابیان در جهت گسترانیدن انجیل شان برپا کرده بودند، نیز رخت برپست. [...] ملیت گرایی تجاوزگرایانه به تدریج جای روح رسالتمندانه را می گیرد و جهاد پیامبرانه اندک اندک به صورت جنگ برای فتح در می آید. 250

در پوشاک، سرگرمی ها، و در جزئیات کامل زندگی روزانه ی مردان و زنان عادی، گستره ی وسیع متارکه ی همگانی جمهوری تقوی، آشکار می شود. 255

به یک معنا، پدیده ی واکنش و بازگشت به رژیم پیشین، جزء تقریباً گریزناپذیر جریان انقلاب به نظر می رسد. 275
